



تحلیلی تاریخی بر تاریخ تحلیلی شعر نو

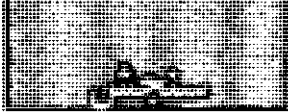
## واپسین شعله‌های دخمه‌ی دخو

• علی محمد نجاتی

می‌توان اهمیت «تاریخ تحلیلی شعر نو» را به راحتی انکار کرد و آن را اثری نه چندان درخور اعتنا به شمار آورد. این امکان برای هرکسی که قلم به دست دارد، مهیاست که با چاشنی اندکی فیگور پژوهشگرمانانه و با برشمردن چند جنبه از نقصان‌های این اثر، به کلی منکر دستاورد‌های یک دهه تفحص و تحقیق پژوهشگرش باشد و در جهت تخفیف منزلت اثری چنین دشوار یاب، داد سخن دهد. می‌توان در کسری از ثانیه «تحلیل» را «تحمیل» نوشت و مقاله‌ای تحریر کرد با تیتراژ «تاریخ تحمیلی شعر نو» چرا که برای مثال، اثر، فارغ از چاشنی بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی‌های متعارف و نان به نرخ روز خوردن‌های مرسوم، صرفاً به گزارش صادقانه‌ای از اهم رویدادهای تاریخ شصت‌ساله‌ی شعر نو پرداخته است و لاغیر.

اما اگر ترمز احساسات منتقدمانانه را کمی فشار دهیم و با نگاهی به جامعه‌ی علمی و فرهنگی پیرامون، دآوری صادقانه را ملاک گفتار خویش قرار دهیم، احتمالاً افکاری از این دست به خودی خود عیاری واقعی برای سنجش کاری از آن دست، فراروی ما قرار خواهد داد:

سیستمی را تصور کنید که به راحتی نوشیدن یک جرعه از آب معدنی دماوند، برای پروژه‌های



فرمایشی و فامیل نوازانه‌ای مانند مثلا گو این که: «ترویج فرهنگ یتیم نوازی در قاسم آباد سفلی» چک‌های میلیاردی صادرمی کند که نهایتا بعد از گذشت چند سال و چندین تمدید و ترمیم بودجه، محصول غایی جزوهای صد صفحه ای می شود برای خاک خوردن در بایگانی ادارهای و افزودن یک عدد در لیست خدمات مدیر محترم در گزارش سالیانه.

حالا به این فکر کنیم که برای پژوهشگرانی که می خواهند تلاشی درخور و عمیق در حوزه های مستقلی چون شعر نو یا ادبیات مدرن و نظایر آن، انجام دهند، تره هم خرد نمی شود و اساسا عمق و کیفیت و توانمندی در عرصه‌ی پژوهش علوم انسانی محلی از اعراب ندارد.

حالا بیابید به قبول این فرض نزدیک شویم که در چنین فضایی، همت والای مولف «تاریخ تحلیلی شعر نو»، معجزه ای است که می تواند او را در قاموس مجتهدی خود ساخته برای این حوزه معرفی کند. بالاخره جالب خواهد بود که بدانیم که او به عنوان یک پژوهشگر، نه چنین داعیه ای دارد و نه در جهت اخذ سرقفلی این دکان نه چندان نان و آب دار، تلاشی به عمل می آورد. چه، عقلای عرصه، می دانند که چنین سرقفلی ای در وضعیتی که هیچ رشته ای اعم از مرئی و نامرئی شما را به خوان یغمای فرهنگ متصل نکرده باشد، همیشه دایر بر غبن است. طرفه این که شنیده می شود زمانی پیش از این، کار گل و نسخه برداری های طولانی، مولف محترم را تا آستانه عمل جراحی دست، ناشی از نوشتن های مستمر، هم کشانده است. مگر دست چقدر می تواند یاری کند؟

تحلیل تاریخی آنچه در عرصات این فرهنگ گذشته است، نشان از آن دارد که همیشه اوضاع پژوهشگران مستقل بر همین منوال بوده است. هم از این رو عجیب نمی نماید که در پاسخ به این پرسش که «آیا تاریخ تحلیلی ادامه می یابد یا خیر» جواب شمس لنگرودی منفی باشد. یعنی اعطای عطای تحقیق به لقای متولیان قدرشناس یا امید به همت والای جوان ترهایی که از راه خواهند آمد و راه را ادامه خواهند داد.

الگوی اعلای این مثل، دخوی علامه است، با آن زندگی شوربخت در پایانش، و آن سماجت شیرین در منتها الیه منتهی به غربت. کسانی که به این گستردگی و بدون چشم داشت مالی و بدون پشتوانه‌ی قرارداد های کلان از جانب ادارات عریض و طویل فرهنگی، منشا خدماتی از این دست به فرهنگ و شعر فارسی هستند، در واقع آخرین شعله های آتش مقدس تتبع اند که روزی از دخمه‌ی دخو به بیرون می تراوید و راه سنگلاخ پژوهش و دانش را روشن نگه می داشت. شعله ای که یکی از کشیده ترین و بلندترین آن با شاملو فروکش کرد، بدون این که راز آن همه توان و تداوم را کسی دانسته باشد. هم چنان که راز کش آمدن ثانیه هایی دانسته نشد که زندگی و شب و روز کسانی چون: محمد قزوینی، ملک الشعرای بهار، قاسم غنی، محمد معین و دیگران را تشکیل می داد. حتی کسانی چون ذبیح الله منصور و ذبیح الله صفا که او هم تاریخ ادبیات خود را هرگز به پایان نرسانید. و چه بسیار کسان دیگر که می شناسیم.

#### تحقیق به مثابه تحقیق

این است که باید گفت حتی اگر محمد شمس لنگرودی، فیش های دست نویس خود را فقط بر مبنای روند الفبایی و یا روند موضوعی، به دنبال هم می نوشت و بی هیچ دخل و تصرفی بدل به کتاب می کرد، باز هم فی نفسه چنین کار عظیمی ارزش حقیقی خود را با خود داشت و درخور تحسین بود. تحسینی



که تنها حسن آن در این بزرگداشت هاست و ادای دینی کوچک از این دست. این امر البته به معنای تخفیف منزلت پژوهشگر در حد یک نسخه بردار نیست، بلکه ارج نهادن به ماهیت و بن مایه‌ی «تحقیق به مثابه تحقیق» است که در این جا، اتفاقاً بسیار هدف مند و الگو مدار به نظر می آید. یعنی به رغم برخی از نقد های ساده سازانه ای که بعد از چاپ «تاریخ تحلیلی شعر نو» نوشته شد، این اثر بر مبنای تحلیلی استوار است که دایره‌ی مدار استنباط مجتهدانه از داده های صعب‌الوصول اولیه است. اطلاعاتی که پیش از این در جایی گرد نیامده بود و تجمیع مقیاس بزرگی از دانسته‌ها درباره‌ی شعر نو خود ارجی گران سنگ دارد.

انتقاد از روایت کامل شعرهای بلند، اگر چه در ظاهر مطرح، و شنیدنی است، اما نباید فراموش کرد که در دست داشتن بخش های عمده و یا متن کامل شعرهایی که کم یاب و یا دشوار یاب هستند، خود، به گونه ای، از جمله نقاط قوت این مجموعه هم به شمار می رود. روایت این شعر ها اگر چه باعث حجیم‌تر شدن اثر شده، اما آن چنان ناروا نبوده که کتاب را به سوی یک جنگ اشعار هدایت کرده باشد. از قضا برای به دست دادن شمایی کلی از شعر دوره های مورد بررسی نقش موثری ایفا کرده است.

اگر چه روایت خطی و مبتنی بر تقسیم بندی ادواری، همراه با برجسته کردن و یا به قول فرنگی ها «های لایت» رخداد های عمده، بعضاً ممکن است باعث درمحاق ماندن رویداد های به ظاهر کوچک اما در حقیقت مهم باشد، اما به هر حال این تصمیم و سلیقه‌ی مولف است که تلاشی مبسوط و اهتمامی نه چندان ماجور، برای عرصه ای کرده است که خود مختار است در به دست دادن گزارشی به تبع سلیقه‌ی خویش.

ضمن این که قرار نیست همیشه اولین کار، آخرین و متعالی ترین کار باشد، بلکه اگر همتی دیگر، این چنین بلند، یافت شود، موارد بسیاری برای نوشتن کتابی همسنگ و همسان «تاریخ تحلیلی شعر نو» در قرن اخیر وجود دارد. فقط نباید فراموش کرد که اگر کسی بخواهد از کیسه‌ی عمر خود خرج این مقال کند، تاریخ تحلیلی به گفته‌ی مولفش ده سال عمر برده است.

سه دیگر، این که اگر کسانی که در «تاریخ تحلیلی شعر نو» غور می کنند، در زمره‌ی پژوهشگران این عرصه باشند، که خود باید به تبع ذات پژوهشگری خویش، همیشه پرسش گر و جست و جوگر بوده و سایه روشن های عرصه‌ی مورد نظر خود را بکاوند تا به نتایج مورد نظر و استنباط های خاص خویش برسند، و اگر خواننده‌ی این اثر خواننده‌ای عادی است که به نظر می رسد عمده ترین و جذاب ترین رویدادهای «تاریخ تحلیلی شعر نو» در این چهار مجلد گزارش شده و خواننده‌ی عام نیاز بیشتری به افزون تر از این، ندارد و پست و بلند شعر نو چیزی فراتر از آن چه که در مجلدات چهارگانه‌ی پیش رو، به تصویر درآمده، نیست. اما اگر می توان فراتر و فزون تر از این را گردآورد، به قول معروف: گرتو بهتر می زنی بستان بز!

### ژورنالیسم آکادمیک، روایتی تعمیم یافته

الحاق نوعی ادبیات و منطق ژورنالیستی در روایت متن پژوهش مدار. اگر این بحث را وارد و قابل ذکر بدانیم، باید گفت که چنین رویکردی به تبع ذائقه‌ی مولف، امری بدیهی است. چرا که او فردی دانشگاهی نیست و قرار هم نبوده است که کتابی به شیوه‌ی ثقیل آکادمیک برای خوانندگان خود که آن را احتمالاً تعمیم به اکثر کرده است، بنگارد.



چندان که چشم گشودیم و  
ترا ندیدیم

...

گویی اسب‌هایی ناگهان  
به لرزش دوردست زمین لرزه‌ی در راهی گوش می‌دهند.

سمفونی مرثیه‌ی شمس پس از عبور از فضای مه آلود مرگ و زندگی در باور مرگ به انتها نزدیک می‌شود:

و هم این زمان بود

که دریافتیم

همه از دیرباز

تنها

برای تدفین تو زاده شده بودیم.

و سر انجام با ضرباهنگی آرام به پایان می‌رسد:

...

از این پیش تر نیز برای تو شعر گفته بودم

برای دو قطره اشکت

اکنون مرده‌ای

بی هیچ قطره‌ی اشکی .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



که تنها حسن آن در این بزرگداشت هاست و ادای دینی کوچک از این دست. این امر البته به معنای تخفیف منزلت پژوهشگر در حد یک نسخه بردار نیست، بلکه ارج نهادن به ماهیت و بن مایه‌ی «تحقیق به مثابه تحقیق» است که در این جا، اتفاقاً بسیار هدف مند و الگو مدار به نظر می آید. یعنی به رغم برخی از نقد های ساده سازانه ای که بعد از چاپ «تاریخ تحلیلی شعر نو» نوشته شد، این اثر بر مبنای تحلیلی استوار است که دایره‌ی مدار استنباط مجتهدانه از داده های صعب‌الوصول اولیه است. اطلاعاتی که پیش از این در جایی گرد نیامده بود و تجمیع مقیاس بزرگی از دانسته‌ها درباره‌ی شعر نو خود ارجی گران سنگ دارد.

انتقاد از روایت کامل شعرهای بلند، اگر چه در ظاهر مطرح، و شنیدنی است، اما نباید فراموش کرد که در دست داشتن بخش های عمده و یا متن کامل شعرهایی که کم یاب و یا دشوار یاب هستند، خود، به گونه ای، از جمله نقاط قوت این مجموعه هم به شمار می رود. روایت این شعر ها اگر چه باعث حجیم تر شدن اثر شده، اما آن چنان ناروا نبوده که کتاب را به سوی یک جنگ اشعار هدایت کرده باشد. از قضا برای به دست دادن شمایی کلی از شعر دوره های مورد بررسی نقش موثری ایفا کرده است.

اگر چه روایت خطی و مبتنی بر تقسیم بندی ادواری، همراه با برجسته کردن و یا به قول فرنگی ها «های لایت» رخداد های عمده، بعضاً ممکن است باعث درمحاق ماندن رویداد های به ظاهر کوچک اما در حقیقت مهم باشد، اما به هر حال این تصمیم و سلیقه‌ی مولف است که تلاشی مبسوط و اهتمامی نه چندان ماجور، برای عرصه ای کرده است که خود مختار است در به دست دادن گزارشی به تبع سلیقه‌ی خویش.

ضمن این که قرار نیست همیشه اولین کار، آخرین و متعالی ترین کار باشد، بلکه اگر همتی دیگر، این چنین بلند، یافت شود، موارد بسیاری برای نوشتن کتابی همسنگ و همسان «تاریخ تحلیلی شعر نو» در قرن اخیر وجود دارد. فقط نباید فراموش کرد که اگر کسی بخواهد از کیسه‌ی عمر خود خرج این مقال کند، تاریخ تحلیلی به گفته‌ی مولفش ده سال عمر برده است.

سه دیگر، این که اگر کسانی که در «تاریخ تحلیلی شعر نو» غور می کنند، در زمره‌ی پژوهشگران این عرصه باشند، که خود باید به تبع ذات پژوهشگری خویش، همیشه پرسش گر و جست و جوگر بوده و سایه روشن های عرصه‌ی مورد نظر خود را بکاوند تا به نتایج مورد نظر و استنباط های خاص خویش برسند، و اگر خواننده‌ی این اثر خواننده‌ای عادی است که به نظر می رسد عمده ترین و جذاب ترین رویدادهای «تاریخ تحلیلی شعر نو» در این چهار مجلد گزارش شده و خواننده‌ی عام نیاز بیشتری به افزون تر از این، ندارد و پست و بلند شعر نو چیزی فراتر از آن چه که در مجلدات چهارگانه‌ی پیش رو، به تصویر درآمده، نیست. اما اگر می توان فراتر و فزون تر از این را گردآورد، به قول معروف: گرتو بهتر می زنی بستان بز!

### ژورنال‌یسم آکادمیک، روایتی تعمیم یافته

الحاق نوعی ادبیات و منطق ژورنال‌یستی در روایت متن پژوهش مدار. اگر این بحث را وارد و قابل ذکر بدانیم، باید گفت که چنین رویکردی به تبع ذائقه‌ی مولف، امری بدیهی است. چرا که او فردی دانشگاهی نیست و قرار هم نبوده است که کتابی به شیوه‌ی ثقیل آکادمیک برای خوانندگان خود که آن را احتمالاً تعمیم به اکثر کرده است، بنگارد.